چهار شنبه 10 اردیبهشت 1393 - 11:33

سحر و جادو تخیلی تاثیرگذار است/ علت عدم تأثیر سحر بر پیامبران

حجت الاسلام عابدی با بیان اینکه سحر و جادو واقعیت نیست بلکه تخیل است، اما تخیلی تاثیرگذار است، درباره علت اینکه سحر بر پیامبران بی تأثیر است، گفت: پیغمبران خیالشان قویتر از خیال آن جادوگران است و لذا جادوگر نمی تواند روی خیال پیامبر اثر بگذارد.

حجت الاسلام عابدی با بیان اینکه سحر و جادو واقعیت نیست بلکه تخیل است، اما تخیلی تاثیرگذار است، درباره علت اینکه سحر بر پیامبران بی تأثیر است، گفت: پیغمبران خیالشان قویتر از خیال آن جادوگران است و لذا جادوگر نمی تواند روی خیال پیامبر اثر بگذارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام والمسلمین احمدعابدی از اساتید خارج فقه حوزه علمیه و رئیس دانشکده علوم و معارف قرآن در ادامه نقد و بررسی عرفانهای نوظهور به موضوع «عرفان سرخ‌پوستی» پرداخته است که در پی می آید:

جلسه قبلی یک توضیح کوتاهی درباره ی سایبابا عرض و بیان گردید که سایبابا حقیقتاً یک نوع عرفان نیست، یک دین است. البته دین جعلی و ساختگی و متاسفانه پیرو زیادی پیدا کرده است، و شاید خیلی درست نباشد که سایبابا را جزء عرفانهای نوظهور یا عرفانهای کاذب قرار بدهیم، باید سایبابا را یک چیزی مثل بهائیت قرار بدهیم، یعنی یک دین ضاله مضله، یک دین ساختگی.ولی یکی از عرفانهایی که واقعاً ادعای عرفانی دارد، عرفان سرخ‌پوستی است، عرفان سرخ‌پوستی را «کاستاندا» نیز می گویند، و بنیانگذار این عرفان آقای کاستاندا است که بعد اسمش را خواهم گفت و این اسم اصلی اش نیست.

این کاستاندا متولد برزیل بود، مادرش را از دست داد، چند سالی با پدرش زندگی کرد و بعد از پدرش جدا شد و پهلوی پدربزرگش زندگی کرد و بعد از پدر بزرگش جداشد و رفت در آمریکا و در سانفرانسیسکو و در آنجا عضو یک خانواده شد یعنی پسر خوانده یک خانواده. یعنی یک پدر و مادر جدیدی پیدا کرد، و هم در آن خانه ای که قبلاً در برزیل بود با پدر و مادر اصلی خودش و هم در آمریکا که فرزند خوانده شد، همه اذیتش می کردند، خیلی هم اذیتش می کردند. ایشان تقریباً متولد 1937 است، (اگر درست باشد) مرگش هم در سال 1998 است، یعنی تقریباً شانزده سال مرده است، این آقا در آمریکا بزرگ شد و یک کتابی نوشت و وقتی این کتاب را نوشت یک مدرک فوق لیسانس به او دادند، همین باعث شد که کتاب دیگری نوشت و آن کتاب را که نوشت مدرک دکتری گرفت.بعد هم معلوم شد هم آن کتابی که با آن فوق لیسانس گرفته بود و هم کتابی که با او دکتری گرفته بود هر دو سرقتی بوده است. و خیلی برایش بد شد که مدرک دکتری اش را به خاطر این سرقتی که کرده بود، دولت آمریکا ابطال کرد.

این آقای کاستاندا، تقریباً از زمانی که 20 ساله شد ... آن موقع ادعاهایش را شروع کرد، یک کتابی نوشت درباره قدرت عقاب و خیلی از عظمت عقاب یاد کرد و بعد ادعا کرد آن عقابی که من می گویم همان خدایی است که ادیان می گویند، و گفت عقاب قدرت بی نهایت دارد و قدرت مطلق است و خدا هم قدرت مطلق است. حالا اینها مهم نیست، آنچه مهم است این است که این آقای کاستاندا، که چندین بار اسم خودش را عوض کرد یعنی مکرر، شاید چهار پنج بار در عمرش اسمش را عوض کرده و آخرین اسمش کاستاندا است، این آقای کاستاندا چند حرف به قول خودش عرفانی زده است، اولین حرفش این است که ایشان در برزیل یک گیاهی را پیدا کرده بود شبیه مواد مخدر، از این روانگردانها در داروهای گیاهی پیدا کرده بود و هم خودش از اینها استفاده می کرد و هم به کسانی که اطرافش بودند می داد، و خودش چون خیلی افراط می کرد در اینها آخرهای عمرش با پنج زن فرار کرد و به بیابان رفتند و دیگر معلوم نشد که چه شدند، بعد از سالها، جنازه خود کاستاندا و یکی از آن زنها پیدا شد و چهار زن دیگر پیدا نشدند، احتمالاً جنونی پیدا کرده و آنها را کشته و یا از این مواد مخدر زیاد خورده اند و مرده اند، به هرحال سرنوشت پایانش معلوم نیست، ولی حرف کاستاندا این است که دنیا همراه با رنج است و رنج از دنیا جدا شدنی نیست، مگر در موقعی که ما قدرت خودمان را زیاد بکنیم، راه زیاد شدن قدرت و از بین بردن یا فراموش کردن رنج، این عرفان کاستاندا می شود و اولین راهش این است که: اینها به شدت طرفدار مواد مخدرهستند، که آدم مواد مخدر را استفاده کند برای اینکه رنج را فراموش کند، با اینکه مواد مخدر یک لحظه رنج را فراموش می کند اما بعدش نه تنها رنج فراموش نمی شود بلکه خودش به رنج و درد و غصه می افزاید.

دومین نکته ای که در کاستاندا خیلی مهم است اینکه کاستاندا طرفدار سحر و جادو است، خود این آقا سه استاد داشته که به او جادوگری و سحر می آموختند، و خودش گفته است که چون قدرت برای ما خیلی مهم است و یکی از راههای رسیدن به قدرت، سحر و جادو است، به همین جهت هم خودش دنبال سحر بود و هم پیروانش. و الان در آمریکا حرفهای اینها باعث شده است که الان رشته های دانشگاهی درباره سحر و جادو زیاد شده است، علاوه بر سحر و جادو دنبال طلسم، یا خواص اعداد، و اینکه چه عددی چه خاصیتی دارد، از این جور چیزها در کاستاندا خیلی زیاد است، و می دانید در عرفان اسلامی همین خواص اعداد، خصوصیات حروف خیلی زیاد است، مثلاً ابن عربی در فتوحات مکی خیلی زیاد، از این چیزها ذکر کرده است، اما آنها از راه حرام و گناه و این (ابن عربی) از راه درست. چیزی به عنوان طلسم یا مثلاً اینطور چیزهایی که بخواهند دردسر برای دیگران ایجاد کنند، اینها را من در کتابهای کاستاندا ندیده ام و نمی توانم گردنشان بگذارم ولی در کتابهایی خوانده ام درباره شان که اینها طلسم هم دارند ولی نمی دانم چقدر درست است.

ظاهراً آقای کاستاندا این نظرات عرفانی خودش را از آلمانیها گرفته است، تفکر رایج در آلمان چند چیز است، در عرفان و اخلاق، اولاً اینها قدرت برایشان یک فضیلت اخلاقی است، اینها مثلاً در نیچه و یا در شلینگ وجود دارد که کاستاندا با آثار مکتب فرانکفورت و آلمان آشنا بوده است این نکته، یعنی اینکه نظراتش را احتمالاً از آلمان گرفته است و حرفهای خودش نیست، یک شاهد خیلی خوب هم برای اینکه اینها را از دیگران گرفته است این است که در کلمات کاستاندا این است که می گوید ما دنیا را آنگونه می بینیم، که آنگونه فکر می کنیم، دنیا را بدون فکر نمی بینیم، این از کلمات کاستاندا است، هر کسی که این کلمه را آشنا باشد می داند که دقیقاً این حرف، حرف آلمانی است، نه در آمریکا کسی از این حرفها می زند و نه در کشورهای اروپایی غیر آلمان، در آلمان است که مسئله ی نومن و فنومن، مطرح است، نومن و فنومن یا پدیدار شناسی همین است که آنجور که من به این ساختمان فکر می کنم، این ساختمان را آنجور می بینم، شما هم فکرتان غیر از فکر من است و حتماً شما این ساختمان را جور دیگری می بینید غیر از جوری است که من می بینم، بعد کاستاندا برای اینکه فکر آدم را تقویت کند از راه سحر و جادو وارد می شود.

یکی دیگر از حرفهای کاستاندا این است که ما می خواهیم تمامی ادیان را تقویت کنیم، مسلمان بیشتر مسلمان بشود و مسیحی بیشتر مسیحی بشود، یهودی بیشتر یهودی بشود، یعنی نه تنها اختلافات ادیان را قبول دارند بلکه معتقدند که هر دینی را باید تقویت کرد، خود اینها می گویند حرف ما که دین نیست بلکه ما می خواهیم یک روشی برای تقویت روح و اراده و قدرت معنوی مردم ایجاد کنیم، ذکر خدا یا تهذیب نفس و اینطور چیزها در کاستاندا زیاد است، اما درباره سحر و جادو یا نوع نگرش اینها به دنیا چند نکته را باید در نظر بگیریم.

اولاً سحر و جادو واقعیت نیست، تخیل است، اما تخیلی است که تاثیر گذار است. قرآن یکجا فرموده است، "یخیل إلیه من سحرهم انها تسعی" از سحر آن جادوگر ها خیال می شد که این طناب مار است. پس یعنی تخیل است، یعنی سحر واقعیت ندارد.

آیه شریفه 102 سوره بقره می فرماید: " فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ " چیزی یاد می گرفتند که بین زن و شوهر تفرقه ایجاد می کردند. این اثر سحر است نه خود سحر، نتیجه این می شد که زن و شوهر جدا می شدند. سحر تخیل است اما اثرش واقعی است، این تخیل را یاد می گرفتند و این تخیل یک اثری می گذاشت و اثرش این بود که زن و شوهر از هم جدا می شدند، ببینید چند مثال می زنم، زمان ابوعلی سینا یک نفر مرض مالیخولیا گرفته بود، این همیشه خیال می کرد که یک خمره ای روی سرش است، هرکجا می خواست برود مواظب بود که این خمره نیفتد، پیش هر دکتری می بردندش خوب نمی شد. ابوعلی سینا اینطوری معالجه اش کرد که یک خمره ای را به یک نفر داد و گفت برو روی پشت بام بایست این فرد وقتی آمد، خواست از در وارد شود یک کسی یک چوب به بالای سرش زد (بالای سرش که هیچ چیز نبود) آن فردی که بالای پشت بام بود، خمره را انداخت پایین و آن فرد فکر کرد که خمره ای که روی سرش است همین بوده که چوب خورد و افتاد زمین و دید که دیگر واقعاً افتاد و خرد شد، راحت شد گفت خمره تمام شد. این فرد تخیل می کرد که روی سرش خمره است و این تخیل همیشه اثر داشت و همیشه احساس سنگینی می کرد، احساسی که یک چیزی روی سرش است و این چنین می کرد و ابوعلی سینا بایک تخیل معالجه اش کرد.

در سحر همیشه اینطوری است که آدم ساحر خیال طرف را تقویت می کند، و با خیال طرف، یک اثری روی طرف می گذارد، همه جادوگرها کارشان همین است، که خیال را تقویت می کنند و آدمی که خیالش تقویت شد هم می بیند و هم می شنود و هم احساس می کند در حالی که هیچ چیز نیست و اثر هم می گذارد. یعنی تمام اینها خیال است و اگر کسی بتواند کاری کند که خیال خودش را تقویت کند و بفهمد خیال دیگری را، آن موقع هیچ وقت سحر رویش اثر نمی گذارد و علت اینکه سحر روی پیغمبران اثر نمی گذارد همین است، چون پیغمبران خیالشان قویتر از خیال آن جادوگران است و لذا جادوگر نمی تواند روی خیال پیامبر اثر بگذارد. این یک نکته که سحر «یخیل الیه من سحرهم » و از آن طرف هم «یتعلمون منهما ما یفرقون»تخیلی که تاثیر گذار است.

طلسم را عرض کردم که نمی دانم در اینها هست یا نیست. نگرش به دنیا عرض کردم که این است که اینها معتقدند ما هر شکلی که فکر کنیم به دنیا می نگریم، فارسی این حرف این می شود که یعنی نسبی گرایی و یعنی شکاکیت و یا سوفسطائی گری یا اینکه مثلاً انسان به هیچ چیزی نمی تواند اعتماد کند، همین چیزی که الان هم متاسفانه در بعضی جاها مرسوم شده است.